

داستان ملکه استرو خشایارشا: واقعیتی از تاریخ ایران یا جامی سرشار از باده عرفان؟

(بخش دوم)

دکتر میترا مقبوله

در یکی از فیلمهای سریال کم‌دی محبوب در آمریکا بنام *Everybody Loves Raymond* (همه ریموند را دوست میدارند)، ریموند قهرمان اصلی این سریال، به همسرش چنین می‌گوید: «پدر من درک خیلی عمیقی از مسائل ندارد.... او فکر میکند که معنی داستان آدم و حوا اینست که بهتره وقتی لخت و عور هستیم میوه نخوریم!»

این گفته طنز درمورد بسیاری از ابنای بشر نیز صدق میکند، و چنانکه میدانیم درک اکثر آدمیان از داستانهای مذهبی و اسطوره‌های قومی بسیار سطحی و تحت‌اللفظی است. شوربختانه این امر موجب سوء تفاهم‌ها و اختلافات خونینی میان اعضای خانواده بشری گشته است. درک مفاهیم عرفانی و درونی این داستانها میتواند روزنه‌ای بسوی التیام و صلح و تعالی روحی انسان بگشاید. به قول مولانا:

مشت برهم میزدند از ابلهی پر بدند از جهل وز دانش تهی
صاحب‌سری، عزیزی صدزبان گر بدی آنجا، بدادی صلحشان

در بخش نخستین این نوشتار، پس از بررسی اسناد و مدارک موجود در منابع عبرانی و ایرانی و غیره، چنین نتیجه گرفتیم که داستان ملکه استرو و خشایارشا که در یکی از کتب عهد عتیق معروف به «طومار استرو» نقل گشته و به داستان «پوریم» نیز معروف است، از دیدگاه تاریخی دارای سندیت چندانی نیست، ولی امکان میرود که ماجراهای سیاسی و مذهبی همانند آنچه در زیربنای این داستان آمده، در زمان ساسانیان و در اوج بحبوحه قدرت طلبی‌های موبدان متعصب زرتشتی همچون «کرتیر» برای اقلیت یهودی ایران رخ داده باشد. همچنین به خصوصیات سه ربای معروف معاصر و معاصر با دربار ساسانیان اشاره کردیم که هر یک از آنها نه تنها با موازین کبالا (عرفان یهود) و روشهای درونی دریافت الهام و مکاشفه از نزدیک آشنا بوده، بلکه از توانایی کامل برای داستانسرایی و انگیزه‌های قوی برای آفریدن چنین اسطوره شگرف چند بعدی برخوردار بوده است.

در این بخش، بهمراهی ابیاتی جاودانی از مولانا جلال‌الدین و همچنین به یاری اشعار دلنشینی که دوست گرامی بانو شکوه درویش با الهام از داستان استرو و خشایارشا سروده است، نگاهی اجمالی به معانی درونی و سمبلهای زیبایی که در این داستان عمیق عرفانی گنجانیده شده میپردازیم.

باز هم جادوی این افسانه‌ها	رنگ دیگر زد درون خانه‌ها
باز هم برگی ز تاریخ جهان	روشد و پیدا بشد هرچه نهان
قصه‌نه، گفتار حق و باطل است	روسیه هر باطل و حق کامل است!
بنگرید این صحنه را، افسانه نیست!	آنچه رخ داده، برون از خانه نیست!
خانه دلهاست، حرف از جان ماست	گفتگوی دفتر و دیوان ماست!
گوش جان داریم بر این نکته‌ها	تا سیاهی برکنیم از نطفه‌ها

(شکوه درویش)

داستان ملکه استر و خشایارشا از دیدگاه روانشناسی عرفانی

کشف و درک و تعلیم معانی درونی و عرفانی نهفته در سمبلیها و کاراکترهای اسطوره‌های قومی و مذهبی از ایام دیرین میان عرفای جهان رایج بوده است، اما در دنیای مدرن این روش ابتدا به همت روانپزشک شهیر دکتر کارل یونگ Carl Jung که میتوان گفت بانی روانشناسی عرفانی در عصر ماست، در جهان غرب رواج پیدا کرد. از دیدگاه دکتر کارل یونگ و روانشناسی عرفانی، این اسطوره‌ها برخاسته از الگوهای ازلی Archetypes نهفته در ضمیر ناخودآگاه همگانی Collective Unconscious (یا بقول درست تر، ضمیر سوپراآگاه) بوده و رهنما و نمایانگر فعل و انفعالات «کیمیایرانیانه» درونی میباشند. در هریک از این داستانهای قومی و اسطوره‌های مذهبی، روش تبدیل شدن «مس وجود» به «طلای ناب» و یا تبدیل «عشق به قدرت» به «قدرت عشق» به گونه‌ای خاص به زبان سمبلیک بیان شده است.

دست از مس وجود بشوی چو مردان ره تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

ماجرای استر و خشایارشا یا داستان «پوریم» نیز برگرفته از همین الگوهای ازلی بوده و حاکی از همین فعل و انفعالات مهم روانی و درونی است. یکایک کاراکترها و مکان‌های سمبلیک این داستان نیز نموداری از حقیقت‌های درونی و مراحل و درجات رشد روحی میباشند.

چنانکه بازگو شد، جشن «پوریم» Purim به یادبود پیروزی ملکه استر همسر خشایارشا و پسر عمویش مردخای بر دسیسه‌های هامان وزیر، همه ساله بصورت بالماسکه و با شادی و پایکوبی میان یهودیان جهان برگزار میشود. چون در پنج کتاب اصلی تورات سخنی از جشن پوریم نرفته است، بسیاری پوریم را یک جشن کم اهمیت و حتی بچگانه تصور میکنند و چندان ارزشی برای آن قائل نیستند، اما از دیدگاه کبالا (عرفان یهود) پوریم مهمترین جشن آیین یهود است. به گفته برخی از کبالیست‌های معروف مانند اسحاق لوریا Isaac Luria، پس از ظهور مسیح موعود یا «ماشیح» (سمبل مرحله تکامل و تعالی روحی انسانها)، اجرای کلیه مراسم و اعیاد مذهبی لغو میگردد اما جشن پوریم کماکان ادامه خواهد یافت. نام یکایک ده سپهر «درخت زندگی» Tree of Life (بنگرید به نوشتار این نویسنده در ره آورد شماره ۳۷) در لابلای داستان پوریم گنجانیده شده است، و این خود نمایان میسازد که آفریننده این داستان با کبالا (عرفان یهود) آشنایی کامل داشته و ریشه‌های عرفانی این داستان را در متن آن مستتر ساخته است. پروفیسور جورج گاسکل G. A. Gaskell متخصص در گردآوری و مقایسه سمبلیسم اسطوره‌های جهان، در رابطه با داستان پوریم و ملکه استر و خشایارشا مینویسد: «امکان ندارد که چنین سمبلیسم عمیق و شگفت‌انگیزی از یک مغز معمولی تراویده باشد.» (دیکسیونر کتب مقدس و افسانه‌ها، صفحه ۲۵۳).

و اکنون میپردازیم به بررسی مفاهیم درونی هریک از نمادهای نهفته در کاراکترهای اصلی این داستان به ترتیب ایفای نقش ...

خشایارشا:

در داستان پوریم میخوانیم که خشایارشا بر ۱۲۷ ولایت از هند تا کوش (حبشه) فرمانروایی میکرد، و در سال سوم سلطنت خود به منظور نشان دادن عظمت و جلال پادشاهی، ضیافت پرشکوهی به مدت شش ماه و هفت روز در شهر شوش پایتخت امپراطوری ایران برای کلیه امرا و فرمانروایان ولایت‌ها برگزار کرد:

این منم شاه خشایارشای دلیر	بنده من گشته اند برنا و پیر
با توام ساقی! به جام می بریز!	سوز آوازی به نای نی بریز!
مست کن ما را تو از جام شراب	دیدگان من ندارد میل خواب
این هوا امشب هوایی دلکش است	باز هم روح دوباره سرکش است
کاخ را برگو چراغانی کنند	حوریانم رقص شیطانی کنند!

خوش نوازید ای شما رامشگران
بستم اکنون هردری بر غصه ها

دورم امشب از غم و بار گران
هان بیاور بهر من رقاصه ها
(شکوه درویش)

در پایان این جشن بزرگ ششماهه، خشایارشا ضیافت هفت روزه دیگری نیز برای همه اهالی شوش یا شوشان ترتیب داد، و در آخرین روز این ضیافت، خشایارشا که از باده نوشی سرمست شده بود، هفت خواجه حرمسرا را مأمور کرد که «وشتی» ملکه زیبای دربار را با تاج ملوکانه به حضور او بیاورند تا زیبایی او را به مقامات و میهمانانش نشان دهد:

همچنین وشتی بگو حاضر شود	شادی و شور مرا ناظر شود
وشتی! امشب لخت و عریان میشوی	بهترین زیبای میدان میشوی!
تا شوم مست از گل اندام تو	تا بیارم دائما من نام تو
تا بسوزانی همه دور و برت	رقص آتش خواهم از ان پیکرت!
بر تن زیبات جامه پاره کن	بیقراری را تو امشب چاره کن (شکوه درویش)

چنانکه قبلا نقل شد، ملکه وشتی از حضور یافتن در این ضیافت سرباز زد و پادشاه از این امر بینهایت خشمناک شد. پس از مشورت با هفت تن از مشاوران دربار، برای اینکه نافرمانی ملکه وشتی خدای ناکرده به سایر خانها نیز سرایت نکند و از شوهرانشان سرپیچی نکنند، خشایارشا تصمیم گرفت که وشتی را خلع مقام نموده و از دربار تبعید کند. اما چندی بعد، هنگامیکه خشم خشایارشا فرونشست و مستی از سرش پرید، از دوری ملکه وشتی ملول و درهم شد.

از دیدگاه روانشناسی عرفانی، در این داستان «خشایارشا» نماد نفس منیت یا Ego ما انسانهاست که در صورت سالم و متعادل بودن میتواند خادم خوبی در قبال نفس والا یا «من برتر» Higher Self ما بوده و حاکم بسیار خوبی برای مملکت وجود ما باشد. اما در اکثر ما انسانها این نفس منیت هنوز از رابطه با عشق معنوی و نفس والا (استر و مردخای) بی بهره است، و هدف اصلی اش دریافت هر چه بیشتر تایید و تمجید و توجه از طریق کسب جاه و مقام و رزشهای دنیوی است.

«خشایارشای» درون ما انسانها گرچه بد طینت نیست، اما مغرور و خام و خودشیفته است. بیدار نیست و از حکمت و آگاهی و بینش والای الهی بی بهره است. بلند پرواز است و برون نگر و دهن بین، و برای همین گاه بگاه تصمیمات بس نابخردانه میگیرد و سپس پشیمان میشود. دیکتاتور و خودپسند میباشد، و از همه استعدادها و دارایی های خود و حتی از انسانهای مورد علاقه اش برای جلب توجه و تحت تأثیر قرار دادن دیگران سوء استفاده میکند. معتاد تعریف و تمجید شنیدن است و به کارهای عجیب و غریبی دست میزند و از خدعه و نیرنگ «هامان» مکار این دیو سلطه جوی درون باخبر نیست. از قول مولانا:

او چو ببند خلق را سرمست خویش
از تکبر می رود از دست خویش
او نداند که هزاران را چو او
دیو افکنده است اندر آب جو
حکایت کرده اند که یگروز ملانصرالدین با حاکم شهر، که از معتادان حرفه ای تعریف و تمجید بود، به شکار رفته بود. آهوئی پدیدار شد. جناب حاکم تیری انداخت ولی به هدف اصابت نکرد و آهو گریخت.
ملا فریاد زد: «آفرین!»

حاکم برآشفته و بر سر ملا داد زد و گفت: «ای بیشرم! مرا مسخره می کنی؟!»
نصرالدین پاسخ داد: «نخیر قربان. بنده آفرین گفتم، ولی نه به شما، به آهو!»

در مراحل پایین تر رشد روحی، «خشایارشا» یا نفس منیت گرچه اراده آزاد دارد و خود را بر همه وجود ما حاکم میبندارد، اما درحقیقت حاکم واقعی نیست و اراده او تحت نفوذ «هامان وزیر» یا غریزه های حیوانی و امیال شیطانی بوده و سرمست از غرور و خودنمایی است. اراده آزاد نفس منیت ما تنها هنگامی بکار میافتد که وادار به گزینش میان نیک و بد یا استر (= میل به عشق) و هامان (= میل به قدرت) شود.

برای ملاقات «خشایارشا» یا نفس منیت درحال مستی و نمایش قدرت، کافی است سری به جشنها و میهمانی های تجملاتی و پرطمطراق چندصد هزار دلاری بزنید، به ترفند های زیرکانه کاندیداها برای احراز پست های سیاسی توجه کنید، به جملات کوبنده دانشمندان و نویسندگان بر علیه عقاید همدیگر گوش فرا دهید، و رفتارکسانی را که مذهب و روحانیت را وسیله نمایش و جلب توجه قرار میدهند مشاهده نمایید. اما البته ملاقات «خشایارشا» در درون خودمان و اعمال نمایشی که نفس منیت ناآگاه در ما موجب میشود از همه مشکلتر و از همه واجبتر است!

ملکه وشتی:

برخی نام وشتی را بدون هیچ دلیل و مدرک قانع کننده ای برگرفته از نام «مشتی» Mashti الهه عیلامی تصور کرده اند، اما اکثر پژوهشگران با این نظریه موافق نیستند. نام وشتی در زبان پارسی باستان به معنای «زیبا» میباشد، و همچنین در رابطه با واژه «وشتن» به معنای رقصیدن میباشد. صحت این برداشت قدرت مییابد وقتی درمییابیم که در طومار استر و احادیث مشتق از آن، ملکه وشتی بانویی زیبا توصیف شده که خشایارشا از او خواست برهنه جلوی میهمانان دربار برقصد و زیبایی اش را جلوی امرا و سرداران مست و لایعقل به نمایش بگذارد. اما وشتی از اجرای فرمان شاه سرباز زد. شکوه درویش پاسخ ملکه وشتی به پادشاه را چنین سروده است:

مست گشتی پادشاه، برهوش باش!	بهر خواهشهای بد خاموش باش!
شاه خوبم، در ره شیطان مرو	سرور من، جز ره ایمان مرو
آنچه میگویی تو، از جان تو نیست	از دل پاک و از ایمان تو نیست
خواب گشته آن دل بیدار تو	شد پشیمان قلم از دیدار تو

همانند «دیانا» الهه زیبا و سرکش یونانی که تن به فرمان هیچ مردی نمیداد و ترجیح میداد فقط به ساز خود برقصد، ملکه وشتی نیز سمبل احساس شهامت و عزت نفس و ملکه بودن بر سرنوشت خود و رقصیدن به ساز خود میباشد. ملکه وشتی و ملکه استر درست همانند الهه دیانا و الهه ونوس در اساطیر یونانی، دو جنبه مختلف از عنصر مادینه (احساسات و عواطف و تمایلات دنیوی و معنوی) در روان ما انسانها میباشد که باید هر دو باهم بطور سالم و متعادل در وجود ما تجلی کنند.

از شباهتهای خارق العاده میان ونوس و استر بعدا سخن خواهیم گفت، اما شباهتهای میان ملکه وشتی و الهه دیانا که نام دیگرش آرتیمیس Artemis میباشد، از اینقرار است: هردو بسیار زیبا هستند، هردو در مقابل مردان سرکش هستند، هردو از شهامت بسیار برخوردارند، حیوان مقدس دیانا گرگ بوده است و ملکه ای که جانشین وشتی میشود (استر) از قبیله بنیامین است که در تورات به گرگی درنده تشبیه شده است. (Genesis 49:27). مانند الهه دیانا، ملکه وشتی در داستان پوریم سمبل احساسات زیبای درونی و عواطف شخصی ما بخصوص حس استقلال و عزت نفس و شهامت میباشد. ملکه وشتی آن عنصر درونی است که به ما شهامت «نه گفتن» بمنظور پاسداری از محدوده های شخصی خودمان را میدهد، توانایی حفظ حرمت و عزت نفس را در ما ایجاد میکند، و اجازه نمیدهد که خود را ملعبه دست این و آن سازیم و به خواسته های نامشروع کس و ناکس تسلیم شویم.

کسانی که ملکه وشتی هنوز حتی در وجودشان تجلی نکرده، کورکورانه از آتوریته های مختلف پیروی میکنند و فرمانها و دستورات نامعقول پدر و مادر، همسر، رییس، دیکتاتورهای سیاسی و پیشوایان مذهبی، رهبران مد و زیبایی، و مرشدهای دروغین را بی چون و چرا اجرا میکنند. اینان از «نه گفتن» به خواسته های نامعقول خود و یا دیگران عاجز هستند، و شاید تا آخرین لحظات عمر از هدف اصلی زندگی خود بیخبر میمانند.

حکایت کرده اند که یکی از دوستان ملانصرالدین که از قماش همین نوع آدم های مفلوک دنباله رو و بی‌شهامت بود، به تازگی فوت کرده بود. نصرالدین در مکالمه ای با همسرش به او گفت: «خبر داری که فلان دوستان از دنیا رفت؟» همسر ملا پس از ابراز تأسف پرسید: «علت مرگ او چه بود؟» ملا پاسخ داد: «آن بیچاره علت زندگیش هم معلوم نبود تا چه رسد به علت مرگش!»

اما کسانی که ملکه وشتی در وجودشان تجلی نموده و هنگام آغازیدن راه رشد و تکامل روحی آنان فرا رسیده، این بخش از روان آنان از فرمانبرداری کورکورانه، چه از فرمانها و خواسته های نامعقول دیگران و چه از خواسته های نفس منیت درون سرپیچی میکند. خشایارشا یا نفس منیت ما که دائم در پی یک زندگی نمایشی است، میخواهد وشتی را نیز کاملاً تحت کنترل خود داشته باشد، و بجای اینکه از خود بپرسد آیا کاری که میخواهد انجام بدهد با احساسات درونی او (ملکه وشتی) سازگار است و آیا به این احساسات درونی خدشه ای وارد نمیسازد، چنین میپندارد که این احساسات درونی از طریق یک زندگی تجملاتی و نمایشی و دریافت هرچه بیشتر تایید و تمحید ارضا میشوند. اما وی عاقبت درمیابد که یک زندگی بی معنی نمایشی او را درونا ارضا نمیکند و فقط به قیمت از دست دادن «وشتی» یا از دست دادن لذتهای طبیعی، شور و شوق زندگی، و احساس عزت نفس تمام میشود.

در ابتدا همیشه نفس منیت ما (خشایارشا) میکوشد با محو کردن «وشتی» سرکش، صدای احساسات شخصی درون و حس شهامت و عزت نفس را در خود خفه کند، و به همان راه بیراهه و همان زندگی نمایشی ادامه دهد. اما همانگونه که در داستان پوریم، خشایارشا از دوری وشتی ملول میگردد، چندی نمیگذرد که انسانی که بجای ابراز شهامت در پیمودن راه خود، له له زنان به دنبال قدرت و ثروت و جاه و مقام و شهرت میدود، از این زندگی عاریتی و نمایشی احساس ملالت، افسردگی، و دلمردگی شدید میکند. لذتهای دنیوی دیگر به او شور و شوق نمیدهند، و حتی همنشینی دوست و همسر و فرزند و علایق اجتماعی دیگر در او کارساز نیستند و در او شادی و سرخوشی ایجاد نمیکند. اگر این نوع افسردگی و دلمردگی بدرستی ریشه یابی نشود و صرفاً توسط دارو مورد مداوا قرار بگیرد، فرد شانس بزرگی را برای تکامل روحی از دست میدهد زیرا که هرگز با «استر» زیبا که مظهر عشق و الاست آشنا نمیکردد و عشق را ملکه وجود خود نمیسازد.

از من دیگری برای خود ساخته ای
بر دیگر خودساخته دل باخته ای
پرداخته ای به آنچه دلخواه تو بود
دلخواه مرا از نظر انداخته ای!

یکی از بهترین و آشکارترین نمونه های واقعی این نوع افسردگی و دلمردگی را که علیرغم کسب شهرت جهانی و ثروت و موفقیت چشمگیر، گریبانگیر موزیسین مشهور ژاکلین دوپره Jacqueline DuPré شد و او را جسم و روحا نابود ساخت، در فیلم «هیلاری و جکی» Hillary and Jackie میتوان دید. این حالت را همچنین میتوان بخوبی در هنرپیشه گان مشهور و موفق و ثروتمند هالیوود مشاهده کرد که با وجود دست یابی به اینهمه تحسین و توجه و مکننت و دارایی، از زندگی خود ملول اند و برای فرار به الکل و مواد مخدره و ماجراجویی های خلاف قانون روی میآورند.

در کبالا (عرفان یهود) تاکید شده که تکامل روحی و رستگاری فردی، قومی، و جهانی نوع بشر ابتدا از طریق برانگیخته شدن و تعالی عنصر مادینه درون هرانسان و بیداری زنان جهان آغاز میگردد، و همانگونه که در داستان پوریم مشاهده کردیم، تحول روحی و بیداری خشایارشا نیز از طریق سرپیچی ملکه وشتی از فرمان خودپرستانه او آغاز میگردد. اما مشکل بزرگ کسانی که در این اولین مرحله بیداری و رشد، یعنی مرحله «نه گفتن» و سرپیچی از خواسته های نفس منیت و دستورها و اعتقادات خانوادگی و قبیله ای نامعقول و نمایشی قرار گرفته اند، اینست که اگر به مرحله بعدی که انتخاب «استر» (= عشق) و ملکه کردن او بر وجود میباید نائل نگردند، به موجوداتی عصیانگر، تندخو، و چه بسا ویرانگر تبدیل میگردند، و اعمال و رفتار خشونت بار آنان عاقبت الامر به پیروزی پلیدی (=هامان) منجر میگردد. شاید سراینده گمنام ابیات طنز زیر گرفتار چنین زن تندخو و سرکشی بوده است:

خداوندا من از زن سیر سیرم
اگر تو همچو من مخلوق بودی
ازین خلقت که کردی خرده گیرم
تو هم زن می‌گرفتی، من بمیرم؟

فعل و انفعال کیمیاگرانه میان «ملکه وشتی» و «خشایارشا» را همچنین در افرادی میتوان خوبی مشاهده نمود که روزگار به خواسته های نفسانی آنان «نه» گفته است، و در روابط عشقی و ازدواج و یا در روابط مالی و شغلی و اجتماعی و سیاسی ناکام گشته اند. اندوه و افسردگی مفرضی که در اکثر موارد در پس این نوع ناکامی ها و «نه شنیدن ها» از «ملکه وشتی» زمانه نصیب آدمیان میگردد، با درک درست و عمیق و بهره گیری از معلم یا مشاور خبره و باتجربه، میتواند موجب تجلی مهر و شفقت و معرفت و عشق و خرد والا (=استر و مردخای) در وجود انسان شود. صرفا در اثر واقف شدن به این امر که سرپیچی روزگار از برآورده کردن امیال و هوسهای ما بخاطر تعالی ماست، تلخی و اندوه ناشی از ناکام ماندن این امیال و آرزوهای اکثرا کودکانه تا حد زیادی تعدیل میشود:

آنچه گوید نفس تو که اینجا بد است
مشنوش! چون کار او ضد آمده است
همره غم باش، با وحشت بساز
می‌طلب در مرگ خود، عمر دراز

و اما عملکرد قوی «ملکه وشتی» را کجا میتوان دید؟ در دخترک خردسالی که از فرمان پدر و مادر برای رقصیدن جلوی میهمانها سرباز میزند و گریه کنان به اطاق خود میرود، در پسر ده یازده ساله ای که حاضر نیست بخاطر پزدادن پدر و مادر جلوی میهمانان پیانو بنوازد، در بانوی بسیار زیبایی که چنان خود را در لابلای قشرهای چربی و اضافه وزن میپوشاند تا شوهر ظاهرپرستش او را صرفا یک «همسر مباحاتی» Trophy Wife برای ارضای خودنمایی قلمداد نکند، در مردی که از تباری با رؤسای شرکتی که فرآورده های کشنده تولید میکند سرباز میزند و حقوق چشمگیر و هستی و نیستی خود را به خطر میاندازد و از مقام خود خلع میشود، و در نویسندگانی از قبیل روانشاد سعیدی سیرجانی که رنج زندان را به جان میخرند اما حاضر نیستند قلم خود را برای خوشایند دیکتاتورهای ریز و درشت و دکانداران دین بکار بگیرند. عملکرد «ملکه وشتی» را در وجود اینان براحتی میتوانید مشاهده کنید. آیا تابحال عرض اندام «ملکه وشتی» را در وجود خودتان مشاهده کرده اید؟ یکی از آشنایان بنام بانو «نادره» یقینا قطعه زیر را به الهام از وشتی درویش سروده است:

ای زن،
یک دم ز حقوق مدنی دم بزن ای زن
زین دم صد سلسله برهم بزن ای زن!
آبستن عیسی و موسی تکامل تویی آخر
پس چاک به پیراهن مریم بزن ای زن!

زچه بر سر خود زنی مشت؟
مشت بر سر آن شیخ مفتن بزن ای زن!

مردخای فرزند «یائیر»:

کاراکتر سومی که در این داستان نقش بسیار مهمی، یا شاید بهتر باشد بگوییم مهمترین نقش را در سرنوشت «یهودیان پراکنده در امپراطوری ایران» ایفا میکند، «مردخای» Mordecai فرزند «یائیر» است که در دارالسلطنه شوشان زندگی میکند، و سرپرستی دختر عموی زیبای خود هداسا یا استر را برعهده دارد. نام «مردخای» به عقیده اکثر پژوهشگران از نام خدای بابلی «مردوک» برگرفته شده است.

شباهت میان مردخای یهودی و مردوک بابلی غیرقابل انکار است: مانند مردخای، مردوک خدای بابلی نیز مظهر مقاومت خردمندان در برابر پلیدی و تاریکی بوده، و همانگونه که مردخای نقشه های هامان دیوصفت را خنثی نموده و قوم یهود را نجات میدهد، مردوک نیز پس از نبرد سهمگین هیولایی بنام تیامات Tiamat را از پای درآورده و قومش را (که ایزدان بابلی بودند) نجات میدهد. دختر عموی مردوک «ایشتار» نام دارد و دختر عموی مردخای «استر» نامیده میشود. شباهت ایندو از اینهم فراتر میرود: همانگونه که مردوک «لوحه سرنوشت» The Tablet of Destiny مهر شده را از دست هیولا باز گرفته و به دست خود میگیرد، مردخای یهودی نیز لوحه حاوی سرنوشت یهودیان را که با انگشتر پاشاهی مهر شده بود از دست هامان دشمن قوم یهود بیرون میآورد و سرنوشت دیگری را رقم میزند. مردوک فرزند «خدای خرد و خدای خورشید» است، و مردخای نیز فرزند «یائیر» (= نوردهنده) یا خرد روشنایی بخش میباشد. و بالاخره چنانکه قبلا اشاره شد، معابد ایشتار و مردوک در همدان یافت شده و مقبره استر و مردخای نیز در همدان است.

در سراسر داستان پوریم، مردخای با شجاعت و از خودگذشتگی و بسیار خردمندان رفتار میکند. مردخای سمبل عنصر روحانی و خرد الهام بخش معنوی و «من برتر» Higher Self یا نفس والای ما انسانهاست. هدف اصلی مردخای یا نفس والا مراقبت و محافظت از «استر» یا بارقه عشق الهی نهفته در درون ماست تا از طریق آن «خشایارشا» یا نفس منیت ما را از چنگ نفس اماره یا هامان درون برهاند. هنگامی که استر را بهمراه سایر زیبارویان باکره به دربار خشایارشا میبرند، مردخای به او سفارش میکند که یهودی بودن خود را فاش نسازد. بانو شکوه درویش صحنه گفتگو میان مردخای و دختر عمویش استر را که از رفتن به بارگاه خشایارشا بیمناک و غمگین است، در ابیات زیر چنین شیوا ترسیم کرده است:

دخترم، این اشگ غم همواره چیست؟	نوگلم، فرمان شه را چاره نیست!
در فلک آنچه تو را تقدیر شد	همچنان رؤیای شب تعبیر شد
خوب یا بد، هردو از کار خداست	دست ما کوتاه و از قدرت جداست
گرچه از شاه میرسد دستورها	شاه بالاتر بیارد نورها
حکمتی باشد در این تصمیم حق	سر فرود آر و بشو تسلیم حق
موج ترس و اضطراب و خشم ما	پرده گشته روبروی چشم ما
ما نمی‌بینیم آنچه در ره است	یا چه رازی اندر آن کاخ شه است
شاید آنجا پیک باشی بهر ما	تا که شر فانی شود از شهر ما
دوری از انسان همنوعت خطاست	بین ادیان فاصله ها نارواست
ما همه در جمع خود یک واحدیم	یک خدا داریم ما یک عابدیم
آن رخت بگشای و از غم دور شو	پاره جانم، بخند و نور شو!

نام خانوادگی مردخای «یائیر» در زبان عبری به معنای «روشنایی آورنده» میباشد. مردخای درون ما از طریق توسعه نور آگاهی، وضع و حال ناپسامان و خطرناک درونی ما را روشن میسازد و چهره کریه هامان یا نفس اماره را به ما نشان داده و ما را بسوی رهایی سوق میدهد. در صحنه های بعدی، مردخای از نقشه سو قصد به جان پادشاه از جانب دوتن از خواجه سرایان دربار آگاه میگردد، و با مطلع ساختن پادشاه از طریق ملکه استر، خشایارشا را از مرگ حتمی نجات میدهد. این قضیه نمودار این حقیقت عرفانی است که نفس والا خواهان نابودی نفس منیت و اراده شخصی ما نیست، بلکه در پی حفاظت و آگاه نمودن «خشایارشا» یا نفس منیت میباشد. هدف نفس والا اینست که نفس منیت ما را از طریق عشق و آگاهی از مراحل پایینی «بی‌ارادگی» Will-less-ness و «اعمال اراده نابخردانه» Will-ful-ness به مرحله «تسلیم رضایت آمیز اراده به عشق و خرد الهی» Willingness سوق دهد.

مردخای از تعظیم کردن جلوی هامان پلید سرباز میزند، زیرا که «مردخای یهودی» یا نفس والا هرگز نباید به هامان «بداندیش و شرور که نماد نفس اماره شیطانی در وجود انسان است، تعظیم و تکریم کند. چنان که مشاهده میکنیم، مردخای نیز مانند وشتی در برابر فرمان یک آتوریته و یک مسند قدرت مقاومت میکند، اما وشتی (= عواطف شخصی) بخاطر مسائل شخصی و حفظ متانت و احترام به مقام خود «نه» میگوید، درحالیکه مردخای یهودی (= نفس والا) بسیار فروتن است و نه بخاطر حفظ عزت نفس و احترام شخصی، بلکه بخاطر حفظ ارزشهای معنوی والا و عهد و میثاقی که با خدای یکتا دارد به هامان «نه» میگوید. در سروده شکوه درویش، مردخای هامان قدرت طلب را چنین مخاطب قرار میدهد:

من به جاه و حشمت بیگانه ام	شاید اندیشی که من دیوانه ام
گردنم بهر تو هرگز خم مباد	نور یزدان در دل من کم مباد
پاکدل آدم ره پستی نرفت	عهد من از خاطر هستی نرفت

انسانی که «مردخای یهودی» در وجودش تجلی یافته باشد، نه کنترل شدنی است و نه در پی کنترل دیگران است، نه به کسی تعظیم و تکریم میکند و نه از کسی تعظیم و تکریم میطلبد. بقول سعدی:
 نه به اشتری سوارم، نه جو خر به زیر بارم
 نه خداوند رعیت، نه غلام شهریارم

اما یک دلیل مرموزتری نیز برای این سرپیچی مردخای یا نفس والا از تمکین به خواسته های هامان درون وجود دارد: نفس والا میداند که فقط از طریق تحریک و برآشفتن نفس اماره میزان پلیدی و شرارت آن به خشایارشا یا نفس منیت ما روشن میشود و پایان کار این شیطان درون و کمپلکس های روانی مشتق از آن فرا میرسد. اما مردخای فقط از طریق استر که نماد عشق معنوی است عمل میکند، زیرا که اگر با این هیولای درون خود و دیگران با خشم و تندخویی و نفرت مبارزه کنیم شکست خواهیم خورد. مردخای از نیت های پلید هامان آگاه و بسیار ناراحت است و با درایت و هوشیاری کامل در پی چاره است، ولی هرگز به هامان خشم نمیگیرد و ابلهانه خود را به آب و آتش نمیزند. مردخای از خود متشکر نیست، از تنبیه و تقبیح نمی‌هراسد و به پاداش چشم نمیدوزد. نحوه رویارویی خردمندانه مردخای درون ما با هامان در ادبیات روانشناسی عرفانی به «مشاهده بدون نفرت و قضاوت» Non-judgmental Observation معروف است (برای مثال، بنگرید به کتاب آموزنده: The Observing Self). تمرین این نوع «آگاهی بدون نفرت و قضاوت» در ابتدا بسیار مشکل است، اما اثراتی حقیقتاً معجزه آسا دربر دارد.

عملکرد کامل «مردخای یهودی» فرزند یائیر را میتواند بوضوح در افرادی مانند ژاندارک، نلسون ماندلا، مارتین لوتر کینگ، گاندی، جوانان یهودی که برای دفاع از حقوق مدنی سیاهپوستان جان خود را فدا نمودند، و در سایر انسانهای والایی که با از خودگذشتگی و شجاعت، خردمندانه به مبارزه با پلیدی و زورگویی و

یارب! برهان او را از ننگ چنین زالک!
برچرخ همی گشتی سرمستک و خوشحالك
سرمستم و آزادم ز ادبارک و اقبالک!

تو رستم دستانی، از زال چه میترسی؟
من دوش ترا دیدم در خواب و چنان باشد
می گشتی و می گفتی: ای زهره به من بنگر

آیاهرگز عملکرد «مردخای» را در وجود خود حتی برای چند لحظه کوتاه ملاحظه کرده اید؟
هر یک از ما استر است و مردخای
کار ما نیست کار هر بی سر و پای

به هریک از ما میزانی از این ماموریت خطیر درونی و بیرونی محول گشته است و اسباب پیروزی نیز
در اختیارمان است:

کار ما شکست هامن است
و باز هم به زبان مولانا:

به عصا شکاف دریا، که تو موسی زمانی
بشکن سبوی خوبان، که تو یوسف جمالی
بدران قیای مه را، که ز نور مصتفایی
چو مسیح دم روان کن، که تو نیز از آن هوایی!

استر یا هداسا:

«استر» Esther باکره زیباروی یهودی که در داستان پوریم به مقام ملکه ایران زمین ارتقا مییابد، ستاره محبوب داستان پوریم است. نام «استر» با واژه «ستاره» در فارسی، Star و Easter در انگلیسی، «آستارا» در یونانی، «استتار و مستتر» در عربی، Seter (به معنای پنهان) در عبری، و «ایشتار» در بابلی و اکدی هم ریشه است. چنانکه خواهیم دید، از دیدگاه عرفانی، استر همان بارقه عشق الهی است که در وجود همه ما انسانها مستتر و پنهان است.

نام دیگر استر «هداسا» Hadassah است و این امر دارای اهمیت بسیار است زیرا که وجه تشابه میان «استر»، «ایشتار»، و «زهره» یا «ونوس» را مسجل میسازد. یکی از معانی هداسا در زبان عبری «مورد» یا Myrtle میباشد که گیاه مقدس مورد علاقه الهه ایشتار و الهه ونوس میباشد. ایشتار و ونوس هر دو الهه های عشق و زیبایی هستند و استر نیز مظهر عشق و زیبایی است. ایشتار و ونوس هر دو ستاره های سحر Morning Star و ستاره های غروب Evening Star میباشند و به استر نیز در تلمود (دومین کتاب مهم دینی یهودیان) لقب «ستاره سحر» Star of Dawn داده شده و در برخی احادیث دیگر (در Targum) استر را ستاره غروب نیز نامیده اند. همچنین گل رز Rose و گل سوسن Lily هر دو گل های مختص ونوس و ایشتار بوده اند، و استر نیز در «شوشان» که در عبری به معنای گل رز و گل سوسن میباشد زندگی میکرده است! (شولمیت Shulamit دل داده سلیمان پادشاه در غزل غزل های سلیمان نیز خود را به گل سوسن و گل رز تشبیه میکند و این نشان میدهد که از نظر درونی همان سمبلیسم استر را دارا میباشد). عدد مقدس ونوس و ایشتار عدد هفت است، و چنانکه در بخش سوم این نوشتار خواهیم دید، عدد هفت عدد استر نیز میباشد و این عدد بارها در داستان پوریم تکرار گشته است (داوود پادشاه نیز عاشق زن بسیار زیبایی بنام «بت-شواع» Bat-Sheva یا «دخت-هفت» میشود!).

شبهت میان استر و ایشتر از اینهم فراتر میرود: ایشتر دختر عموی مردوک است و استر دختر عموی مردخای میباشد. حیوان مختص ایشتر گرگ بوده است، و استر نیز از قبیله بنیامین است که در تورات به گرگ تشبیه شده است. افسانه عشق ایشتر با خشونت و خونریزی و مرگ همراه است، و داستان استر نیز با خشونت و خونریزی و مرگ ادغام گشته است.

شکی نیست کسانی که به علل خودشیفتگی های فردی و قومی درصددند که ثابت کنند اسطوره های دینی و فرهنگی ایشان از سایر اقوام و ملل کاملاً متمایز است، به مطالب فوق شدیداً اعتراض نموده، و این شباهت‌های عظیم میان دیانا و وشتی، ونوس و ایشتر و استر، و مردوک و مردخای را کاملاً بی ربط می‌انگارند. اما اگر پرده تعصبات دینی و قومی را از جلوی چشمان خود برکشیم، میتوانیم بوضوح مشاهده کنیم که امکان ندارد این تشابهات پرمعنا همه اتفاقی باشند، و به یقین ما در قصه پوریم نه با وقایع تاریخی، بلکه با سمبل‌های عرفانی و درونی و الگوهای ازلی و بین‌المللی روبرو هستیم. اگر پرده تفاوت‌های ظاهری را کنار بزنیم، خواهیم دید که بقول ضرب المثل عبرانی: «این همان بانو در لباسی دیگر است.» البته تفاوت‌های میان این کاراکترها، هم هراندازه که سطحی باشند، باز هم جالب و آموزنده اند، اما اکثر اینها به مرور زمان در اثر آرایش و پیرایش افسانه‌های دینی توسط رهبران و پیشوایان ذینفع ایجاد گشته اند:

دین ترا در پی آرایش اند
بسکه ببستند بر آن برگ و ساز
در پی پیرایش و آرایش اند
گر تو ببینی نشناسیش باز!

و اما چرا استر باید هویت واقعی خود را تا مدتی پنهان نگاهدارد؟ معنای عرفانی عدد هفت، سمبلیسم گرگ، گل رز و گل سوسن در رابطه با استر چیست؟ معنای «پوریم» یا «قرعه کشی» چیست و چرا هامان برای تعیین روز نابودی یهودیان قرعه کشید؟ چرا در قرآن هامان وزیر فرعون قلمداد شده است؟ رموزی که از این داستان برای شکست هامان‌های بیرون و درون میتوان فراگرفت چیستند؟

بار دیگر سخن به درازا کشید و این داستان به پایان نرسید، پس چه بهتر که مانند شهرزاد قصه گو، ما هم بقیه داستان را به «فردا شب» موکول کنیم و پاسخ این پرسشها را در بخش سوم این نوشتار بررسی کنیم.